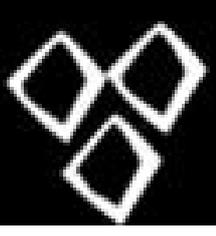




سمند آدم عارف



Umberto Adam Aref

## پا

سهند آدم عارف

مجموعه شعر

طرح جلد: سهیل آدم عارف

چاپ اول: آذر ۱۳۸۶

نشر الکترونیک سایت ادبی عروض

تمام حقوق این اثر برای مؤلف محفوظ است

شماره‌ی کتاب: ( ۱۵ )

صندوق پستی: [Info@Arooz.com](mailto:Info@Arooz.com)

[WWW.AROOZ.COM](http://WWW.AROOZ.COM)

[و این وقایع بر راه محققانست نه در طریق جماعتی که در خلوات چشم بر هم  
نهند و خیال بازی می‌کنند.]

پا

آنتاگونیسم\* و دغدغه‌های من در حالی که می‌شود خوابید

ایر زبر

\* : ؟

یا

روح گروهیِ گرگ‌های مرد از پشت قوس تولد هسته‌ی

خون‌آلود:

تفی گرم

در آبشارِ گوشتخوار

راه را اشتباه آمده‌ام یا

ما دیوانه‌ایم یا

اینها عاقلند.

## پا

این کار را بکنم؟

وقتی مگس روی شهد شفتالو می‌پلکد

این دختره را قل بدهم؟

بلدم قل بدهم این دختره را

این کار را بکنم؟

کجای فریره را ببینم؟

شهد شفتالو را بپلکانم

روی چروک‌های آن زن، چروک‌های این زن

چروک‌های هرزن

دماغه‌های یوگسلاوی سبز شده است

دماغه‌هایم را یوگسلاوی بکنم روی مگس‌های این دختره؟

مگس‌های این دختره را بپرانم؟

قل می‌دهم این دختره را

این دختره را بلدم قل بدهم

خانه بیایم

مادرم را قل بدهم

\_\_\_\_\_ کجا بودم کولرِ عزیز!؟ دور از تو بودم

## پا

افزایش پنبه —

[گاه] طفلِ دو آغوش را درک می‌کنیم

گاه طفل در توالیِ چند کلید رشد می‌کند

طفل رشد می‌کند و طفل می‌ماند

مُدركاتِ مستحق

فلجِ آغوش اخذ می‌کنند

تشنجِ پرده با ورود پستیچی تلویجن به ما احترام می‌گذارد

اما

طفل، طفل مانده است هنوز

## ۶۱۵۰ یا چیزی در چیزی

آدامس را شستم

شخصیت به ترتیب

از بوس‌ها

وخیلی ساده و

دو گونه

شکل می‌گیرد

به قسط‌های اعظم

در ساده‌ترین ما واریمِ عالم

یواش در زنگ

به گونه‌های خیز و

کل گوش

به فرد در جمع فرد پوسیده

و جمع در جمع فرد در گار و پر تلاش

و جمع در جمع فرد در فرد در من حیث‌المجموع

بعد:

فرد فرد فرد فرد

حواس

با درک جیغ

تمام سبزی‌هاش معلوم می‌شود

فوق رنگ

تف روی بستنی

: آیا جزغاله می‌شویم؟

شصت و یک و نیم در صد

عقاب در کیک یزدی نیست

کشمش در کوه

یزدی

دهنم را تف کردم

## جشن

هوا در بیکاری گرم شد

در این توطئه می‌بینم مثلث شد

فنجان

با غریزه چای نگه می‌دارد اندرون

چه سقف‌ها که آشفته نشد

چه خانه‌ها که نشد مفقود

انصافاً جشنی به پا کنم

مرموزها را دعوت کنم\*

همه را اینجا انگشت به کون حیران کنم؛ که چه مفاهیم قریبی تو به این آسونی همه چیو گفتی؟

من همه هیچ می‌گویم

سورخ و پرنده می‌گویم

مفاهیم جدید و قدیمی در کیسه می‌گویم

جارو برمی‌دارم در باران و صندلی

خیس می‌کنم، سرتا پا می‌میرم و به جایش یک نفر را ترک می‌گویم

قبر دولتی دارم چای دارم

فلسفه را بردار با تو کاری ندارم

چای دولت سرد شد

نماز اضافی داری جوابت را ندارم

جان در کفیم که

دانسته بازی می‌کنیم و ندانسته می‌میریم

آره طرفو بکش بعد بشین و در حفره‌ی فقدانش اشک بریز انصافن

گفتی همه چیز را چیه

مشتت را

باز کردم به انبردست

ساده مثل تیغ روی چیز کشیدن بود

خون چکیدن و به خون خندیدن بود

ترازوی آفتاب انداختن بالا

گره‌ها را باز می‌کند انصافن

و آفتاب تازه حالا تالایی بیفتد پایین

بغلطان پنبه را در خون و اشک بریز برای خودت

برای پولت سکه بریز

بزن بیرون

پا

در جاهای مختلفی باز می‌شود

قبر دولتی دارم

یادگیری از این منابع:

بزرگراه

نور دیده‌ی

علماء است

چشم مستطیل شد بچه‌ها همه بزرگ شد

چه پرده‌ها که کنار شد

چه بچه‌ها که خوردند کاج

عواقب خوردن میوه جاتِ ضد عفونی نشده دانستن را لازم می‌دارم

بلدم در تمام ناشیگری ام برقصم

سبزیجات تازه را دهن نمی‌زنم

هیچ کاری ندارم

هیچ می‌فهمی؟

\*: اسامی مدعوین در پا ست.

چرا؟

رنگ‌های اریب از لحاظ چستی رو به انفجار خطوط داغ می‌کنند شک نکن

## پا بیرون از "ر"

خارش سرفه در این "ر"

از تمام توحش باغ

پشت می‌زند

بیایید فرار از خیسیِ سرفه کنید

تن چسب به دوشیزه‌ی مرطوب

پشت به خارش گلوبند

سرکن تا زرِ اضافی نیامده است

نوک می‌میری قرار نگیر—

نوک خلیج مورب —

دور سر بالای آب —

جمعیت رو به پارو بودند

بزن چولوسیده لحن و پچول

بسلف از برگشتن خارش

همیشه‌ی پشه بالای مرداب خونی ریخت

فرار از سولفه‌ی زرافه.

## پاپا

پدرم اینجا می‌شاشید

و برفها را آب می‌کرد

## پا

جنگل‌ها

چریک‌هایشان هی آتش می‌زنند لاستیک

درخت‌ها

چند بار گفته‌اند در قدیم

به اوج که می‌رسند می‌شوند فنا در یکسری استعاره‌های معکوس

پیشانیِ چند گوجه در سرطان

چند تکه آتشِ جدا شده از حجمِ معده‌ی شعله

و چند توده موی جنسی تخیلی

لوس می‌کند گل‌های یاسِ سوراخ را (اگر گل‌های موصوف به سر ببرند در بیمه‌ی عمر)

در بصل النخاع

با میخ واز روی عمد

سوراخی ایجاد شده

که

می‌کنند

دم به دم

داغ ترش

اما :

مورمورِ پرده‌ها

که نصیند

بیرون پنجره

اینکه

چه می‌کنند

باشد برای بعد

حسابِ هیچ کس را از هیچ کس جدا نمی‌یابد کرد

بین

بگیر یاد

چه خوشگل درد‌هایی دارنده‌ایم

تیرِ چوبیِ مخابرات هم گاهی می‌شود دراز و دراز تر تا مرگ:

در صورتِ عدمِ موریانه: فرآیندِ داغی

پا در ناخن عمیقاً مرطوب گیاهان سرخ تندرو از راه ریشه که دانه‌های

اشک در ناخن تقدیمی مجید یگانه حل

می‌شود (به مناسبت علم شعر)\*\*\*\*\*

کوتاهی فرار

تن به موسیقی گرد پرنده‌های

چند جنسی [جالب قضیه اینجاست: « »

دشت‌های کمی شمالی

من

نامرد مد دریا‌های آسمان‌خراش — ام (هفت عمود اول مادر عربی سی و هشت افقی دوم ضمیر اول شخص متفصل)\*

دو سه تا شهر در پنجه

هایشان اینطور می‌فشارندم: خیلی جدی

داغ و بخار آلوده و سخت به تعریق خود مشغول

به خون جداً سرخ و

عجیب غرقه بود

[حمل محل دقیق درک درد دشت یعنی: بافتن جای درست رویش شقیقه‌های چسبناک]

کجایم را می‌فشارند که احتمال قوی شده بودند

می‌گویید از کیا باس بترسم؟

باس برقصم؟

و مریض هم بشوم آنقدر که مرا قل بدهند این بار

بدمش قوسارو نم واسم بخوره

پروازِ ملایم

تویِ چند کانالِ کولر بکنم؟ [بتوانم کرد

فکر کن و جوابمو خیلی بلند «از» تویِ کانالِ سه

فراری بده این شا... ————— بگم چشم‌های میخِ شعر هام؟ تا روی عنیبیه مانندِ چشمِ دهان‌ام

دست بکشی. ————— تا تغییرِ جنسیت بدهم برایت. ————— اونم چند بار. ————— چهار بار.

روی زن با گوشه‌ی مغز دست باید کشید مگر اینکه

مگر نه اینکه تازه درک می‌کند دسته‌هامون رو ————— کجا روی زمینِ خیس بکشیم —————

آسمونخراش را

وسطِ خونِ پراکنده‌ی

مجید یگانه اصلیه که خودم

دیدمش با همین دو تا

دست‌هام \*\*\*

توی خونش

شناهای عصبی \*\*\*\* می‌کردم

عنقریب.

پا نوشت‌ها:

\*: شیره را خورد و گفت: فی الواقع! از دست شما ملت، که توضیحِ چه چیزها می‌باید داد!\*

\*: اشراقها. آرمبو. ترجمه‌ی بیژن الهی. اشاراتِ مترجم صفحه‌ی ۲۳. سطور ۸ و ۹.

\*\*\*: منظور دو تا دست‌هام هستند.

\*\*\*\*: از لحاظ استایل.

\*\*\*\*\*: گفتنی‌ست "از ولوژی" شعر را به دلیلِ پاری مسایل حذف نمودم که خیلی بر ازهای شعر محاط بود. حیف!  
(ازانگی)

## The pook of paraund

خودم را

با دستمال کاغذی

پاک می کنم

از روزگار

لیوانم را پر از سبیل می کنم.

[اگر باور نمی‌کنی

...

گریه بکن]

برای پرزیدنتِ ماهیگیر — حقوق بدست بگیر

از وقتی سر سام گرفته شد

تصمیم گرفته شد

تا اتاق گشاد شد

اسید ریخته‌م روی سرسام تا باز شد

پوشاندنِ بندرِ بی حال در برزنت و بادبان

و عین همین برای اتاق

پس اتاق بسته‌بندی شد

تا اتاق گشاد بود خندیدیم

اندر برزنت

بن در بادبان در مقوا سر کردیم ندیدیم هیچ کارتون پس انگشتمان فرو کردیم در کارتون تا در مقوا استکان

کردیم

لمیدیم

به چاهِ فراخ مستراح اما نیفتادیم

فهمیدیم نمی‌افتیم به عمق چاه حتا به فرض یا در کابوس مکرر هیچ وقت

[کابوسِ مکررمان کشوی سنگین افتادن روی ناخنِ طوفانیمان بود آنقدر که سیاهِ کاملی بشود آن ناخن]

حتا نداریم یک تکه و نیم مدفوع

—— بهانه‌ای برای بمانیم

داریم و نداریم باک

از وقتی اتاق مزرعه‌ها زرین کرد در باسنِ داغ و جذابش

سرسام شد کارگرِ بی برزنت

وقتی رطوبتِ قراضه فلزات را

در فکر کردن به تناسخ اندازه می‌گرفت

رطوبت در جنوبِ پشم‌های سینه‌اش (فرانسه)

یک تکه و بیست و پنج صدمِ ثانیه کاملتر بود از رطوبت در شمالِ چشم‌های منطقه‌ی

نیستیِ دیگری‌اش

رقابتش با او عرقشک او و او را می‌ریخت در سرازیریِ آسمانِ برزنت که قسمت‌هاییش

می‌خارید

[فهمِ خارش اشیا برای او که فهم می‌کند این کارش را با خود حشرتِ والعجز به همراه می

آورد خارج از] وهن

## Pokhson

چوسون دو لیزاغماسیون

لِ پاغتی بنو نو دی بودیست لیشیتا غین

مغزِ ویولون

چیپس پسته چیپس پیسی

اپوتی لیژون فی دولا ویانغد

شوغتو کافیان

لیکون دو دِ فیغ دِ فیغ دو توالت/ زیغماسیون

دو آچار نو دو بنونیست

ایده دو پو تیغِ لوپاغدوش/ آپلغِ یرودوش دوغِ سی کلاسیک/ ست دی بوتیک

مغزِ ویولون

سن ژون پِغس دو مانیفستاسیون

دیدوخ گت!

— هاغا؟ مَوالا گدیسون یی پو خا کاخ دو لیغاسیون

مغزِ ویولون

شلاق در هویج

دی کونبتانت فیغ سو لپاغتی/ کاغتون خاب

کپک قزی

سفیه اوغلی

جورابلریمیز چوخ ای وریلر

گَرک دوش توتاخ در

مغزِ ویولون [استخوانهای هویج]

## پا گلدانی‌های گل جایی

وجه تسمیه:

[چند روز پیش از عصر یخبندان مردی پیش‌بینی‌اش را به روی خاک انداخت و این پیش‌بینی‌ها هنوز تا دو ساعت قبل از عصر یخبندان خشک نشده بودند. وجه تسمیه‌ی این داستان برگرفته از پیش‌بینی آن مرد است که نشان می‌داد در ساعت پنج امروز عصر گروه ما به چند شاید یا اگر برخورد می‌کند سر راهش که این خط مشی آینده‌ی اعضای گروه را تغییر خواهد داد. به همین منظور راه حل این است که تک تک اعضا روی چشم‌هایشان پلک شتر نصب نمایند تا دچار آن شاید و اگر های بی‌چادر نشوند. گفتنی‌ست بعد ها ایشان (شاید و اگر ها) از بالا مورد ملاطفت قرار گرفتند و در مقام کود انسانی به پای جمله‌هایی مثل «از شخم زدن میز ناهارخوری راضی نبودم هیچ‌وقت» به منظور رشد مناسب میز ناهارخوری پاشیده شدند. اکنون هنوزم که هنوزه است پیش‌بینی فسیل شده‌ی آن مرد در بعض جمله‌های موزه‌ای و پاری از نسخ معتبر از عکس‌های ساعت پنج عصر یخبندان توسط شخصیت‌های داخل عکس به شدت نگهداری و محافظت می‌شود.]

با شمع‌های گل جایی

داخلی نیش‌های

پوک کارگران کوهستان را

پُر می‌کنند به منظور تاکسی درمی

پس ای عسل‌های چاق!

در جمله‌های مربعی به وجود می‌آیند

و شکل می‌گیرند و جا خوش می‌کنند. حین ریختن کش‌دارشان به تناسب اندام موقتی خود می‌اندیشند.

صدایشان که ووید ووید می‌کند را می‌شود شنید.

شعر:

گلدان‌های

شمعدانی

یاس

اقاقیا

عسل

و شمشاد حتا

به چند ویرگول تبدیل شدند یکهو. باید دسته جمعی برویم بایستیم روبروی آینه‌ای که سرتاسر دیوار کشیده‌اند و با هماهنگوار و از فاصله‌ی نزدیک به روی آن، ها بکنیم. نرم‌افزار خیابان‌ها را عوض بکنیم. [از شخم زدن میز ناهارخوری راضی نبودم هیچ‌وقت] [میز ناهارخوری‌هایمان را پارکت بکنیم. دو سه

درصد گل‌ها را

در بخاری بکاریم

اگر بکاری گل‌ها را در بخاری

ای گل‌های بخاری!

بیاید همه با هم ناهارهایمان را روی گیاهان بن بست

بیاید همه با هم ناهارهایمان را روی گیاهان

آپارتمانی — خیابانی

خیابانی — آپارتمانی

برگزار بکنیم.

نشست‌هایمان را برگزار بکنیم

بروید آخر جمله‌هایتان نقطه نگذارید.

ویرگول‌ها را بردارید بروید آخر جمله‌هایتان ویرگول بگذارید خودتان را باز بگذارید؟

قدیم‌ها خوب حمام می‌بردیم علامت‌های سوالمان را

اثاثیه‌ی منزل محترم را حمام بکنیم

چند نقطه ویرگول و علامت سوال و پایگاه مقاومت بسیج یگان حفاظت از زبان را انداخته‌اید توی وان حمام.

در گیاهان بن‌بست چند پدر و مادر شهید می‌خشکید — بن‌بست شهید ویرگول پس از چهارده و نیم سالگیش بی‌مهلت گرده‌افشانی، بارها و بارها افتتاح گردید. — در هر جعبه چند ویرگول و یک پلاک بیست و پنج کوچکی شهید ویرگول ریخته شده تا به لحاظ دستوری درست توی خاک نشست بر گزار کنند.

گل‌دان‌های

شمعدانی

یاس

اقاقیا

عسل

شمشاد حنا

گوشت‌های خاک را که دیدند می‌خارند خارانند آنقدر که گوشت‌های خاک شکاف‌های پر مو و خون‌آلود برداشتند و روی شکاف‌ها را هم خارانند آنقدر که همه‌شان به جز گلدان عسل تبدیل به چند غلط‌نگارشی — دستوری شدند تبدیل ناغافل. از گلدان عسل بیاموزید که تا آخر کوچکی طبقه‌ی بیست و پنج یک ویرگول (توپول) چاق باقی ماند.

فردا روز

روز ملاقات است

با چند

زیرا

از ما می‌خواهند

به چند چند

یا اقلکم

چیز بکنیمشان

تبدیل ناغافل.

پایان

## پا

قلاده‌ی فولاد به قدر سابق بود

: من ضعیفِ له کردن ام

— پس آه بانوی ضعیف اما له کننده‌ی من!

لب‌های شلاقیِ چسب ناک

صورتی وصف‌ناپذیر در کل

ولی هیکلی مهیب بر تن داشت

زیر پا له شدنی‌ست

خرابه‌های باستانیِ کویر پا بر جاست و اصواتِ خام هنوز زوزه‌ای به چشم‌ها فرو می‌شود

اصغر! جنگو شرو کن

چربیِ خیابان علاج نمی‌پذیرد

آخر

همیشه با لهجه‌ی منطقه‌ای خاص

ریده‌ام با گویشی کاملن شخصی

کمرم تیر میکشد

قیر چیست؟

\_\_\_\_\_ آخرین بار تخم مرغ داغو چه جوری کردن تو؟

خیس‌ترین خاک‌های بدن بلند می‌شود

قرص‌های کمرم را قورت می‌دهد

و از چمن‌های اطراف سوال می‌کند:

قیر چیست

\_\_\_\_\_ آخرین بار کی این سوالو ازت پرسید؟

خمیر های لای ناخن از هوا عبور می‌کنند

در ناخن جشنی برپا ست

و در جشن مسابقه‌ای بر گزار میشود

در مسابقه‌ی پرتاب شناسنامه‌ام شرکت می‌کنم

و در خط پایان خانه می‌کنم

\_\_\_\_\_ آخرین بار کی این سوالو ازم پرسید؟

خشمی به وزن قلابه در قدیم زیست می‌کند

من در آب و هوای جو اثر خاصی دارم

خشم‌ها ریز ریز به حالا می‌آیند و در گوشم حرکاتی صدا دار می‌کنند

استعلا‌ی نفخ

پا

من

مسلمانم

من نمازم را از پی تکبیرت الاحرام علف میخوانم

•••

پاهایی که با روغن کنجد کار می کنند

می دانند می شود پرواز کرد

فقط آن ها می دانند

پاهایی که با روغن کنجد کار می کنند

سلامت دهانم را به تو می بخشم

تا پیوره بگیرم

ای ارتودنسی!

شصت پایت را می مکم

برای انقلابِ بعدی

ای ارتودنسی!

چرا صورت ها دیگر اندازه ام نیستند

دانه دانه کنجدها را به سرت می کوبم تا بمیری

و شکر هارا

مقداری تاکسی متر نیاز هست

و استقرای پیاز

و دوستم مژگانِ جالینیِ یا معلق زهرا همیشه می گفت

انگشت پایم را چه کار داری

دیروز چند سال بود به خانه نرسیده بودم

پرچم را برداشتم و تا مهرآباد جنوبی دویدم

پرچم یا ابولفضل بود

پرچم می‌داند تقویت هویج به چه شکلیست

صورت‌ها اندازه‌ام نیستند

زمین ناقص است

ما دخترانِ سرو ته‌ایم

که زمین ناقص است و ما پررنگ‌ترش می‌کنیم

دویدن توی تاکسی عواقب بدی دارد

از برف پاک‌کن جلو می‌زنی

و کمر بندم را برای تو سفت باز می‌گذارم

عواقبِ گوسفند

ترشیدن پنجره‌های مات روی دیوار

من اسید برداشته‌ام

تا دهان تو را شست و شو دهم

روغن کنجد از کجا پیدا کنم

تا بپرسم

هی مملکت...

## پا

هر چه جمله داشتم باد برد از ترس  
بی‌اطلاعی دولت از ترک باربند، خمیر یکسری آدم درکنایه‌های صرف است  
که من تلویحن نمی‌میرم  
که این واقعی‌ست احمق‌ها! این واقعی‌ست  
که تو براده نبودی  
با من چه کار داشتی ای اخلاق!  
شکل‌های رختخواب گوشتِ خونی روی پیش‌خوان  
نقرس در کون پشت پای بی‌رمق همه و همه  
مغز پردازی کارمن و بزرگانی‌ست که  
همه را از پشت معلوم می‌کنند

یادِ بی‌مورد

در سرِ تاس گذاشتن انسان بودنِ من و دیگران است؟

رسیدن به تودر نرد  
عرقِ بیابان را می‌کند لبریز  
و این کرک‌پردازی در آبلیموگیری‌ست  
لطف به آبِ دستم برسان به این دلیلِ ساده که:  
همیشه این مصرف لیوان است

که حافظه‌ی حیوان را پاک می‌کند

اصراف ما و صرفه‌جویی دیگران

از هر بند به بیرون مشکوک به پلکیدن است، است

از هر زنگ

ماه را برداشتم

هفته را برداشتم

آفتاب را خوردم آلتش را بافتم

از کون دادم بیرون

تا ته خالی شد چقدر عالی شد

همین که نشان می‌دهد

در طبیعت منطقی جاری‌ست

که پرده‌ها استکاک دارند

و آسمان از زیر پایم خالی می‌شود

و من

هنوز

روابط سیم و خروس را از دست پاک نکرده‌ام

شایسته نیست باسنت را گاز بگیری [کافیست؟]

اگر

به حرف مردم گوش کنی

نگاه احمقانه توی چشم‌های داروخانه چی دردهایت را فاش می‌گوید و

او (داروخانه چی) عصبانی به تو تپیا خواهد زد (در کونت)

تو را هل نمی‌دهم قول می‌دهم به اعتماد نکن قسم

هوا در مه معلوم نیست این چه وضعیه

تست روانشناسی داره جنگل ادامه بده درخت‌ها را گرسنگان را از پشت دید بزن [فقط

همین عمل انسانی سر زده از سر]

دانه بپاش از دست و پایت پذیرایی کن

چشم‌ها را بنواز

شیشه بکش ستون فقرات را کارد بزن کامپیوتر بازی کن برو در مردم به سر بر. تو

آزادی . دهنهت ساییده‌ست.

آقای بلوخ!

## پا

مادیانِ بلوری

در گوزِ صبحانه

یک لیوان شیر داد

و خورد

و محو شد.

از پسِ شلنگ

یکی دو تخته مقوا

و شیشه‌های انتلکتوئل

طلوع کرد

خوب باش مثل منِ در همیشه

بیا زیرِ دستم

محو شو

گاز نگیر انتر

ای روحیه‌ی آسیب‌پذیر دارم!

برایم بمیر که برایت می‌مردم

روحیه‌ی آسیب‌پذیر دارم

کلی پول در نیاورده دارم

احترام به آقای سیب و مردم

در کمالِ اضطراب و خانواده‌ی زرین

تا اساساً چراغِ علم  
و کابینه‌ی سیاهِ کد بانوانِ داغ  
چه زود می‌میرند پاهای تو  
و به شکلی اساسی  
پای این همه استکانولوژی  
وسط

اساساً چراغِ علم  
به پایِ حرامیان بند نمی‌شود  
وسط

فنجانِ چای با غریزه  
شیر نگه می‌دارد اندرون  
فنجانِ چای با غریزه  
چای نگه می‌دارد اندرون  
به جایش

جویده می‌شود پای لیوان  
همین وسط

بعدِ چهل و چهار (چل و چار) سالگی  
ملکیادس دهنِت سرویس  
ملکیادس یادت هست که  
همیشه این لیوان است

که حافظه‌ی حیوان را

پاک می‌کند

در حاشیه اضطرابِ گیاهان خانوادگی

اقتصادم بهبود می‌یابد

## رابطه‌ی سر؛ (کوبِ سوراخِ در پوششِ چیز با ما) ندِ گاریِ طولانی

آنقدرم شیرجه پاشیدن به عمقِ رابطه که

گل‌های عمیق

از می‌ترسم

جذبِ چسب را سریع‌تر می‌کنند

اینکه چه مقدار عسل در طولِ روز ثبت می‌شود با صداهایی همه ریختنی به سطرِ

بالا چند بار خیره شوید تا بی‌خیال قدرت شوید اگر دارید هان؟

\_\_\_\_\_ عسل مقصود به سطل کرد در جمله‌ای که گفت: گفت هم ریخت.

آقای دوستدار!

نباید خانم را در چنگش زیاد فشار بدهد

خانم دوستدار! (?)

باید چنگش را فشار بدهد

گنجِ ما چنگِ؟ ما

چنگِ ما؟ برای همه

چنگ‌ها را ریختم؟ برای همه

الکم را فیخته‌م برای تو [به جز آگاه منقلب دیگر دیگری نیست نبترسید]

آقا نباید! چنگش را زیاد هم شُل کُند

\_\_\_\_\_ رهبر ارکستر کیه آخه کی؟ دستِ این دو تا چنگ داده

بیرون

ازخودش هان

گل‌ها می‌شوند پرپر و تا عمقشان

(وسطِ عمقشان)

می‌ریزند تابخواران چتربازان

چندبار تا بحال گم کرده‌اید می‌توانید رنگ شکستن را؟ هان ای

هفت لایه

کرباسِ سبز دورِ تمامِ پیام‌ها — به هر چه اسم خاص قسم — ست

دورِ عسل‌ها زیپ می‌گذاریم

بدیهی‌ست مصدرِ گذاشتن هیچ‌گا چه به لفظ

چه به معنا حذف

نمی‌شود؟

این صداهاى گل \_\_\_\_\_

در پیچِ یک جاده بر اثرِ قانونِ بطری‌ها در یک سری حرافی به روی ماسه‌های ساختمانِ

اثر، گذاشتند.

پایان

ابره‌های هندی پلنگ‌ها را پایبند می‌کنند به دمپایی و

می‌پایند

(قدردانی و گرامیداشتی در فقدانِ مرحوم بتونِ آرمه)

هنگام که خونِ دمپایی

منظورِ پلنگ

از آن همه خال چیست؟

بر خودِ بی‌شرفِ پلنگ دلالت می‌کند آن همه خال

توپ و پلنگ منفور

هنگامِ رقص در بادام‌های هندی تیر خوردند مثلِ هندز فری در زیرسیگاری افتاد

بلیغ می‌شود خال پلنگ و زیر سیگاری

بله هندزفری در زیر سیگاری در عین واقعیت

چه می‌شود کرد

کاربردِ توپ و پلنگ در زیرسیگاری

گوش کردن است

به عینِ واقعیت دیگر

گوش سفت شد

گوش و بتون آرمه

پایبند می‌شوند به عینِ زیرِ همدیگر رو به واقعیتِ حنجره به علاوه

تزریق زیر تلویزیونی به جای بالاش در مناطقی خاص

در زیر گوش راست ریخ می‌شود و زیرِ گوشِ راست لیغ می‌شود

[سعی در پوست درخت

به استثنای درخت]

حرف که آسان است

در عین پابندی در گوش گلدوزان مقوا

لباس خواب عشق سروصدایش را می خواباند زیر گوش‌های لیغ

[کف ریش مالی

به ریش درخت تا تراشیدن]

در اوج

غفلت ما

و گل‌ها

از ارتفاع می‌ترسند

ثبت آن‌ها در متکا، درخت پیر ملاقات دارد با متکا، لام در متکا در لام،

گلدوزی لام در مقوا

موثر است بر جلوگیری از ریغ در کفش از مسیر شلوار

وای گل‌های متکا! بیدار باش در پلنگ تاثیر مستقیم دارد پس بیادگان

دشواری می‌کند مسیر شلوار و غذا در قوطی

تعهد

[تشک پهن کردن در ساعاتی از شبانه روز را به دوش گرفتن درخت قبل از خواب دیدن]

قرار گذراندن و ...]

پرداختن است

تشک

لباس خواب عشق بپوشد  
تا چند اقدام روشنایی در کارخانه  
داغان و دربِ داغان  
یا سرد در هندوستان و زمستان  
بالاخره سرش به ابر بخورد  
تا بمیرد نامرد.

## {من همیشه نید

### [( پا )]

مصرفِ جلد گالینگور

خیلی بی‌انصافی‌ست

در مهمانی‌ها و به صرف کانگوروهای پنجاه درصدی

انتظاری چند برابر سطح بندی دیوارهای قوی‌هیکل و محافظ‌های کلفت دارند از ما که

آیا شهر ری را پرتاب می‌کنیم؟

{آه بانو استرالیای بزرگ!

تا توپ بی‌گوشه را پرتاب نکردیم

مسمومِ صمغ‌های مرداویج!

ای تاریخِ یونانِ باستان و

خیلی بی‌انصافی‌ست

قرون وسطی را حفظ کن!

او بوسنده است تمامِ شنبلیله‌های

انتظارِ عابرانِ پیاده توی داشبورد

مشابه را در ارکیده‌ها و بارانِ

{سده‌های میانِ فارسی — اردنی}

دنده اشک می‌ریزد و ارکیده رنگ

{درست در محلی رویشِ اعتراض

و عابرانِ مسلح توی داشبورد

جریده بودند در حجم‌های عمده و فشرده

پدال بو می‌داد که جورابم بو گرفت گاز

دنده اشک می‌ریزد و ارکیده رنگ

جریده‌های داغ و چند و نیم تکه — ترک

خورده

قدم می‌زنند

چرا که چرک‌ها

{به بخار داغی عادت دارند}

اشک می‌ریزند از دنده‌هایشان روی داشبورد و

اشک می‌ریزند از دنده‌هایشان روی آشپزخانه

و ارکیده رنگ و

{من همیتانید} این همه اید من

متفکر

در سرنگِ واکسینه

خود را به زحمت جا می‌انداخت

و موهای پر ارزشش را واکسینه نمی‌کرد {ندا آمد چگونه شناختی این همه انسان را؟}

جواب دادندمتان: این گونه:

تنبیه می‌کرد با آمپول عادت به بو می‌کنیم ماهم به ۱۲ بو

بگو یا بو قیام کرده است یا چرک‌ها

که وقتی فرو می‌رفت حواسشان به پوست آدم کشیده است

و غرق شدن دارد} شناخت

در پشتِ کاسه‌ی چشمش از راه پلک‌های چرمی

برویم سراغ {جانوران و گیاهان}

هیچ نیت بدی نداشت

از سینه‌ی بادِ معده تا سینه‌ی بادِ معده پیشروی شده بود آشپزخانه به سوی نیش حشراتِ

گیاهی یا سنگ‌های خون گرم و پر نیرنگ

خب لازم می‌دانست همینطور [معرفتِ گاگول‌ها، پیش‌فرضِ شنبلیله یا افتضاحیه‌ی جسدِ

جمعیت و با شکوه

پس پیش به سوی سنگ‌های بن‌بست

برای دویدن‌های پشه‌ای که ندارد بال

از سنگ‌هایی حشری تا و یا جلدهای گالینگور

از فراوانیِ درصدِ رشدِ آمارِ آمارگیرانِ مستعد تا سنگ‌های نرمِ چند احساسی

در کتاب‌های اشک یا

و حالا {اشیا}

اصراف دلبخواهیِ اشخاص دیگر و نزدیک

اصراف نکنیم

انتقام از جرج واشنگتن را ارزان خریدند

انتقام من را از خیابان‌های هندسی و نامرتب می‌گیرم

انتقامم را از مادرم و هندسه‌ی نامرتبِ سازمانِ خدا مرگم بده خیلی ارزان خریدند

حتمن می‌گیرم خدا مرگم بده

در جلد‌های گالینگور \_\_\_\_\_ در قصرهای مکتوبِ کشورهای خارجیِ جگر سفید \_\_\_\_\_

در کمدِ میزَم \_\_\_\_\_ در داشبورد و با آغوشِ بازِ گرمای قطب‌های شرقی و اکازیون و هر

تعداد واحدی که به آدرسِ خیابانِ

شهیید هملت، نورگیر و خوش نقشه \_\_\_\_\_ {لبِ دیوار را دیدم

گج را لیسیدم

تا دیوار را بوسیده باشم

هندسه را به حساب ما بخور

دیوار را بوسیده باشم

{یک خانواده هم هستم دیگر}

سینه‌ی بادِ معده را به حساب بانکِ ملی

{ستون‌های خانه‌ی یارو

به گینه‌های نو و بیسائو

واریز کن

عاشقند

و سعی دارند با ابرهای

و تا سنگ‌های سینه‌بند

مخصوصِ پرو در لیما یا جنوبِ

نیال زیرِ پای میز مذاکره بنشینند

و تخته‌ی میز را کلی بخاراندند {

فرار نکرده‌اند از داشبورد

آن‌ها را فاکتور بکن

{در صفحه‌ی پنجاه و پنج کتابِ

شرح حال فضای پیش از موعد

بیضه‌ها یتمان بکار ماگنولیا‌ها را

تا هرچه زودتر و به امید خدا

خشک شوند زنبق‌ها و زنبورها

را هم با احتراماتِ فائقه زیرِ

فرشِ کاشانِ علی‌آبادِ کتول

اوجِ کانکریت: [فاصله ی بی جا]

برشته کن (طرز تهیه‌ی تسبیح) و در بیاور

چلق چلقشان را که بوی تمامِ

خرت و پرت‌های چیز مال

شده‌ی خانواده‌های پرجمعیتِ

تاریخ را می دهد لطفن {

آشپزخانه را هم که دیگر سفارش نکنم

برگردانید به صاحبش؛

پرت کرده‌اند حواس چرک‌ها را

عابران پیاده‌ی توی داشبورد

و چرک‌ها می‌چرخند

تا آن‌ها

آن‌ها را

توی خاکِ داشبوردِ مقدس

بکارند خام و امیدوارانه و

رطوبت مدار و

چند تا هم ماگنولیا.

## مرا نران مرا بران

(پا)

روی سماوات خشک شده

از دوش برداشتن شبکه

دیگر بیداد می کند روی کول — برداریدشان

در مردابی شیپولوق بیندازیدشان

گاو — گلی و مگس ران

تا کون دیوار خارید

شبکه را از دوش بردارید که می کند بیداد روی کول

مرداب

پرتاب فقط چند کلمه: دارد — پوکه — ارتدادکس — فکه — روی

— پماد — داغ — پریروز ، فرار رانندگان است.

که خشک شده در عمق

## پا

چشم‌هایم عرق کرده آنقدر

که مهربان است

چشم‌هایم بوی زیر بغل می‌دهد

چشم‌هایم دوازده بوی مختلف می‌دهد

چشم‌هایم اصیل می‌شود و می‌ایستد — شراق و براق

زل می‌زند تا دوردست‌های ناف

تعریق یعنی بدانند

آسمان‌خراش‌هایم

گزاره به گزاره

زیر ناخن‌هایشان را

از کثافات مصدوم می‌کنند

: عزیزم می‌دونی اولین بار که همدیگه رو دیدیم عاشقِ چیه تو شدم؟

— حرفایی که راجع به نسل بیت زدم یا همون شعری که از البوت برات خوندم. شایدم برق

چشام که سگ دارن و همه‌رو می‌گیرن.

: خب اینام بودن ولی اون چیزی که منو چیز کرد پوتینایی بود که پات کرده بودی و

نشون می‌داد از اون آدم حساییشی

— عر؟

: عرعرعر

— عرعرعر؟

عره!

## پا انداختن گدازه‌های عصبی دست روی انتهای

### مراکز رگ:

مشغولِ خاراندنِ چند پوسترِ دیوارِ نامرتبِ چند روز پیش

شدن

کارِ من نیست

دروغِ چرا؟

تا بحال هیچ اختراعِ علمی نکرده‌ام

واقعیت / روراست

ناراحتی / عصبی

...

یادمانت باشد

آن مو قع که گل‌ها

حبوبات

سبزیجات

و سنگ‌هایی که اسمشان سنگ است

تصمیم به سکوت گرفتند

از ورم رندی

کجا بودیم

خسته و دل شکسته از زمانه‌ای که روی گوشه کناره‌های مغز و کمی هم نوک انگشت

هایمان می‌چرخد.

پایان